



برگزاری مسابقه فوتبال در هوای به شدت برفی در آمریکا، عکس از خبرگزاری فرانسه

غذا دادن به فیل ها به مناسبت روز ملی فیل در تایلند، عکس از CNN



برنامه ریزی یک عکاس برای شکار لحظه طلوع آفتاب، عکس از گاردین

دنیانه روایت تصویر

در محضر بزرگان

یکی از دلایل نبود حضور قلب در عبادت

استاد اخلاق حجت الاسلام والمسلمین فاطمی نیا در تعبیری درباره اهمیت وقت و ضرورت گذاری برای کسب معارف دینی گفته اند: «از ابتدای صبح که بیدار می شود، دنبال این است که ببیند فلان فرد چه گفت؟! فلان فرد چه کرد؟! رها کنید! اوقات خود را هدر ندهید! هرچقدر خود را مشغول امور بی فایده کنید، در عبادات حضور قلب نخواهید داشت! جوانان عزیز، روزانه زمانی را به کسب معارف دینی اختصاص دهید، با پنج البلاغه مولایمان امیر المومنین (ع) انس بگیرید؛ ادعیه صحیفه سجاده را با تأمل مطالعه بفرمایید! این ها مملو از معارف عمیق است. حیف است که یک شبیه با معارف اهل بیت (ع) مانوس نباشد! خسران محض است!»

بر گرفته از پایگاه اطلاع رسانی حوزه

فتوشعر



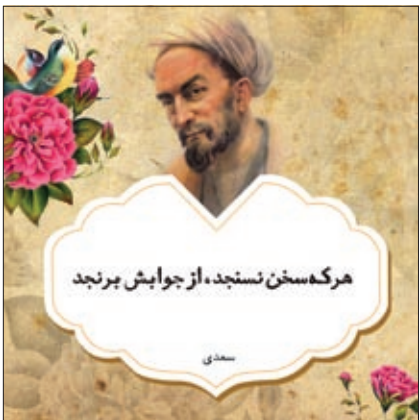
داستانک طنز

تفاوت در شمردن سیب و توت فرنگی!

معلمی به یک پسر هفت ساله ریاضی درس می داد. یک روز که پسر پیش معلم آمده بود، معلم می خواست شمارش و جمع را به پسرک آموزش دهد. معلم از پسر پرسید: «اگر من یک سیب، با یک سیب دیگه و یک سیب دیگه به تو بدهم، چند تا سیب داری؟» پسرک کمی فکر کرد و با اطمینان گفت: «چهار!» معلم که نگران شده بود و انتظار یک جواب درست را داشت، با ناامیدی با خود فکر کرد «شاید بچه درست گوش نکرده باشه.» او به پسر گفت: «پسر، با دقت گوش کن. اگر من یک سیب با یک سیب دیگه و دوباره یک سیب دیگه به تو بدم، تو چند تا سیب داری؟» پسر که ناامیدی را در چشمان معلم می دید، این بار با انگشتانش حساب کرد. پسر سعی داشت جواب مورد نظر معلم را پیدا کند تا بلکه خوشحالی را در صورت او ببیند اما جواب باز هم چهار بود و این بار با شک و تردید جواب داد: «چهار.» یأس بر صورت معلم باقی ماند. او به خاطر آورد که پسرک توت فرنگی خیلی دوست دارد. با خودش فکر کرد شاید او سیب دوست ندارد و این باعث می شود نتواند در شمارش تمرکز کند. معلم با این فکر، مشتاق و هیجان زده از پسر پرسید: «اگر من یک توت فرنگی و یک توت فرنگی دیگه و یک توت فرنگی دیگه به تو بدم، چند تا توت فرنگی داری؟» پسر که خوشحالی را بر صورت معلم می دید و دوست داشت این خوشحالی ادامه یابد دوباره با انگشتانش حساب کرد و با لبخندی از روی شک و تردید گفت: «سه!» معلم لبخند پیروزمندانه ای بر چهره داشت. او موفق شده بود. اما برای اطمینان، دوباره پرسید: «حالا اگه من یک سیب و یک سیب دیگه و یک سیب دیگه به تو بدم، چند تا سیب داری؟» پسر بدون مکث جواب داد: «چهار!» معلم که مات و مبهوت مانده بود. با عصبانیت پرسید: «چرا چهار سیب؟» پسر با صدایی ضعیف و مردد گفت: «آخه من یک سیب هم تو کیفم دارم!»

منبع: تارنمای یکی بود

پند نیکان



اندک صبر

خاطره شیرین ...

مثل خاطره یک بار سفر به شمال برای یک خانواده فقیر تو همیشه در یاد منی...

علیرضا روشن

دور دنیا

سفر عجیب مرد عاشق به اروپا!



آدیتی سنترال/ «ماهاندا انبیا» پسر جوان هندی، سال ها پیش در دهلی نو از گردشگران نقاشی می کرد. او در همین دیدارها با «شارلوت قسون» زن جوان سوئدی آشنا شد و از او خواستگاری کرد. آن ها در همان روز ازدواج کردند اما زن سوئدی دو هفته بعد به کشورش بازگشت. هر چند او به همسرش پیشنهاد داده بود تا برایش بلیت هواپیما بخرد اما مرد هندی گفته بود هر وقت خودش هزینه سفر را داشت به سوئد خواهد رفت. ماهاندا انبیا در طول یک سال بعد هم نتوانست پول سفر را تهیه کند تا این که صبرش تمام شد و تمام مسیر هند تا سوئد را برای زندگی در کنار همسرش با دوچرخه طی کرد!

گل های طبیعی برای همه عمر!



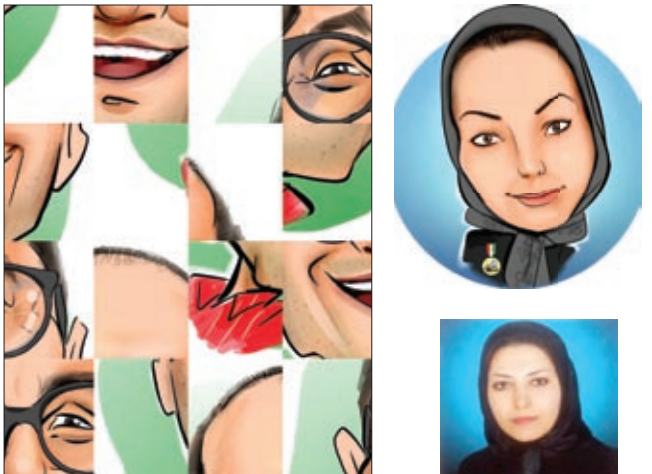
بور دپاند/ یک شرکت گل فروشی به نام «دیو و دلبر» گل های رز طبیعی به مشتریانش می دهد که به ادعای خودش می تواند به خاطر شرایط گلخانه ای که در داخل تنگ دارد تا همیشه سالم

بماند! البته فعلا در یک طرح آزمایشی این گل ها تا سه سال بدون آسیب باقی مانده اند. این گل ها می توانند تا سه سال بدون آب و نور خورشید سالم بمانند. این شرکت هنوز راز این کار را فاش نکرده است. قیمت هر گل از ۲۰۰ دلار شروع می شود.

این کیه؟

مسابقه شمار ۲۷۵

به آخرین شماره مسابقه «این کیه؟» در سال ۹۵ رسیدیم و آخرین دفعه ای که شما شانس دارید با تشخیص درست کاریکاتورمون، برنده مسابقه ما بشید. همان طور که می دونین روال مسابقه این جوریه که شما باید تشخیص بدین کاریکاتور به هر ریخته چاپ شده کیه و اسمش رو تا ساعت ۲۳ پنج شنبه همین هفته برای ما به شماره ۲۰۰۹۹۹۹ پیامک کنین. جواب روشنه همین جا می بینین. بین کسانی که جواب رو درست بفرستن، قرعه کشی می کنیم تا یک نفر به عنوان برنده معلوم بشه. عکس و کاریکاتور برنده رو چهارشنبه ۱۶ فروردین و با مسابقه بعدی، می تونین همین جا ببینین. عکس و کاریکاتوری هم که این بعل می بینین، خانم (عفت بخشی) برنده مسابقه هفته پیش هستن. پس تا نشین منتظر جواب این کاریکاتور باشید و اگر برنده شدید، خیلی صبور باشید چون ۲ هفته ای باید منتظر کاریکاتور تون باشید. پیشاپیش سال نو هم بر شما مبارک!



« الان دیگه وقتشه که لباس های عیدتون رو توی خونه بپوشید، رو میل بشینید و عکس بنذارید، بذارید روی پرو فایلتون! کاش می شد به ورزش فکر کنیم و کالری بسوزونیم! بانوان محترم، لطفا این را بپذیرید که حضور سه نانومتر خاک لایه لای شیارهای درهای چوبی اصلا ضرری به نظام هستی وارد نمی کند. با تشکرا! سمارو روزیادی پرکردم، داشتم به روش هوشمندانه ای باسرنگ از سرش خالی می کردم. همکارم اومد نگاه کرد و گفت چرا شیشو باز نمی کنی؟ گفتم اونم می شه! قابل توجه برخی از دانشجویهای علاقه مند! سال تحویل ساعت ۱۳:۳۰ هستش، می تونین کلاس های ۱۰ تا ۱۲ رو برید نگران نباشید! این جوری که دارن تو محل کار از ما کار می کشن، هر لحظه ممکنه چندتا پروژه هم به عنوان پیک روزی بدن بپوشیم! این چند روز واسه خواننده ها دوره مقاومت و استقامت، هر کی بتونه جلوی خودش رو بگیره و بوی عیدی بوی توپ فرهاد رو نخونه برنده است! هر کی حداقل یک دوست داره که کل رابطه شون تو این خلاصه می شه که طرف دو ماه یک بار به پیامک بده بگه خیلی بی معرفتی، به حالی از ما نمی پرسه! هر وقت یکی می که می خوام باهاش حرف بزنم، ناخودآگاه همه کارهای بدی که کرده ام تو ذهنم مرور می کنم که ببینم درباره کردموش می خواد حرف بزنه! کثلت همون کبابه که به دلیل فقر مالی و کمبود امکانات نتونسته پله های ترقی رو طی کنه و به کمال مطلوب برسه! Like Comment

کله چفوقکی

آق کمال خرید عید می کند

کاملیا خانم گفته بود یک روز عصرته خالی کن که برم خرید عید، یعنی هم اسم خرید ره مُشنم، حمله عصبی بهم دست مده، چشمام سیاه تاریکی مره، فکم قفل مُکنه و تمام عضله های بدنم رعشه می گیرن! ولی با ای همه گفتم: «ای به روی چشم!» هی از زیرش در رفتم ولی بالاخره روز موعود رسید و ور خاستم رفتم بازار. هم پامه که مذارم تو بازار، به ساعت نگاه مُکنم که کی شکتجه تموم مره. حالا برعکس عیال، زمان براش و آیمسته و انگار روی ابرها سیر مُکنه. گفتم: «تو چی لازم داری که بخریم؟» گفتم: «مو هیچی لازم ندارم. یک جفت جوابار مخوام که اوزم از سوپر مسود مخزم، سه جفت قیمت یک جفت و خلاص!» خدومه راحت کردم و فقط ماند خرید عیال. اول رفتم بورس لباس و مانتو. یعنی تک تک مغازه ها ره رفتم و قیمت کردم و خرید! یا مگفت گیرونه، یا از مدلش خوشش نمی آمد، یا جلف بود، یا جنش خوب نبود، یا رنگشه دوست نداشت... اوزم که خوشش آمد، سایز شه نداشت. گفتم: «مخی برم به خیاط سفارش بدم؟» انگار بلا گفتم، گفت: «از کیه میگم بریم خرید، نیومدی. الان یک هفته مونده به عید کدوم خیاطی برای من چیزی می دوزه؟ بدوزه هم یا آستین نداره، یا پشت و رو دوخته، از بس هول بوده!» یک لحظه تصور کردم که مانتو برش کرده ولی ور چپیه! حیف کفری بود و گر نه بری خودش هم مگفتم که با هم بخندم! او نچی هم انگار شایلون گذاشته بودن و از یک کنار کپ زده بودن. داغش به دلمان ماند که یک چیز جدید ببینم. همه عین هم، انگار یک کانتینر از چین آمده بود دم در پاساژ خالی کرده بود. خوب که چرخ زدم تو همه طبقه هاش و چیزی به دل عیال نجسید، گفت: «کافیه یکی از اینا رو بخرم. می بینی که همه فامیل عین همین رو خریدن و تو عید دیدنی ها می شیم مثل گروه سرود!» نتونستم جلوی خدومه بگیرم و گفتم: «حالا آهنگ گروهی تان چیه؟ گفته باشم از حالا به شما یک نفر کردیت مُد ولی بقیه کابی مکنن و باید حذف برن!» چند ثانیه به چشمام نگاه کرد و بعد همچی پتی ز زیر خنده که همه بازار بر گشتن طرفمان. خوشبختانه او شب به خیر گذشت و گفت باشه بعد از عید خرید مُکنه، ولی یک شام افتاد بیخ گردنم!



تا حالا دقت کردین



متن و اجرا: صابری - مرادی

ماوشما

❖ اگر ما جای امیرحسین خوشحال بودیم با این شعرهای آیکی، بهتر بود سکوت می کردیم.
❖ در زندگی سلام از سر بازها هم بگویید. ممنون.
❖ چرا مثل قدیم ها دیگه نیستیم؟! به کم فکر کنیم. سلام همسایه، سلام آقا، سلام خانم، سلام دایی، سلام عمو، سلام همشهری سلام. به خدا از سر شکم سیری نغتم، ۶ ماهه بیکارم حتی پول خرید سبزه عید هم ندارم. شرمنده زن و بچه ام هستم. دلم خیلی پرده. مهر بون باشید لطفا.
❖ کاش در نوروز کسانی که با هم قهر کردند، آشتی کنند و کینه ها از بین ببرود و صلح و صمیمیت جایگزین شود. آمین

